

متن پرسش

بسم الله النور از آنجایی که درس فلسفه از پیچیدگی های زیادی برخوردار بوده و از طرفی وادی حساسی می باشد لکن چون بسیاری از اساتید از احاطه علمی برخوردار نبوده لذا نوعا ورود به این وادی با تزلزل اعتقادات همراه می باشد. مضافا بر اینکه فلسفه ی مدون خوانده شده در حوزه صرفا براساس رأی و نظر فلان فیلسوف بوده و این همه احادیث و آیات فلسفی گون مدخلیت در معروضات فکری ایشان نداشته و اگر هم داشته چون مبنای قرآنی و حدیثی مشخص نیست نمی شود سیر استنتاج فکری برای فلان مطلب فلسفی را پیدا کرد. و زمانی که به کتبی چون حدیث مفضل یا عیون اخبارالرضا رجوع می نماییم به ظرافتهای کاملا متقن برخورد کرده که یا دخیل در آرای فلسفی نشده و یا اگر شده حق مفاد آن مراعات نشده است. بنده مخالف آن بوده که آرای اندیشمندان به خورد طلاب داده شود بدون اینکه سیر فهم آنها از آیات و روایات برای ایشان ملحوظ شده باشد. مثلا اینجانب سوال ظریفی را از مجامع فلسفی و اساتید مختلف جويا شده که ایشان بعضا یا مسکوت گذاشته یا جواب غیر متقن داده اند که برای استدراک این مطلب، سوال در ذیل آورده می شود: و اما بعد؛ در قرآن کریم می فرماید «لیس کمثله شیء» و از طرفی بسیاری از محکمت و ادله قرآنی و روایی تأکید دارد که ذات اقدس الهی از هر شبه و متشبه ای مبری است و هیچ کس حتی «اول ما خلق الله نوری» نیز راهی برای ادراک کنه ذات مقدس الهی ندارد و صرفا ماسوی الله هستی خداوند و تجلیات او را ادراک کرده لذا سوال اساسی اینجاست چگونه بسیاری از فلاسفه حتی اسلامی مثل علامه طباطبایی و سایرین قائلند وجود الهی و وجود ماسوی الله هر دو وجودند و صرفا وجود اقدس الهی وجودش مشدد است و مابه الاشتراک ما به الامتیاز است. در حالی که این معنا متبادر می شود که خداوند ذات بی نهایتی (که مستحضر هستید که این تعبیر بی نهایت نیز تعبیر ناقص و ابترمی باشد چرا که احصاء و معدود بودن لازمه ی این تعبیر می باشد در حالی هو الاول و الآخر بوده و اولیت او عین آخریت اوست) است که البته ماسوی الله را حظی از مرتبه ی نازله این وجود است و مثل ما قطره ای در برابر اقیانوس الهی است در حالی که ساحت قدس الهی منزه است از این تعابیر تشبیهی و حال آنکه لیس کمثله شیء و خداوند با خلقتش بر اهل عالم متجلی شده (الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه) و هیچ کس را به این وجود بسیط فهمی نیست. آیا تعبیر علمای دیگر که قائلند وجود ماسوی الله تجلی و نمود وجود قدس الهی است صحیح تر به نظر مذاقه گر در این معانی نیست؟ و چگونه است که عده ای قدیم زمانی را پذیرفته اند در حالی که موید قرآنی و روایی برای آن پیدا نمی شود؟ آیا این ثمره ی هضم شدن در بیراهه های فلاسفه یونانی نیست؟

باسمه تعالی: سلام علیکم: در روایت قدسی که حضرت حق می فرماید: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا؛ فَاحْبَبْتُ انْ اَعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ اَعْرِفَ»؛ [۱] من گنجی مخفی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق کردم تا شناخته شوم. این روایت روشن می کند حضرت حق از طریق مخلوقاتش شناخته می شود. زیرا خود او در مقام ذات، کنز مخفی است. با توجه به این امر می توان گفت مخلوقات، مظاهر اسماء حسناى او هستند به همان معنایی که در سوره ی اعراف می فرماید: «و لله الاسماء الحسنی فدعوه بها» خدای را اسماء حسناى است پس او را بدان اسماء حسنا بخوانید. فلسفه ی صدراىی کمک می کند که از طریق اصالت وجود و تشکیکی بودن آن متوجهی چنین حضوری برای حضرت حق در عالم باشیم موفق باشید

[۱] (۱) - بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹- شرح مقدمه ی قیصری، آشتیانی، ص ۱۲۲۵.